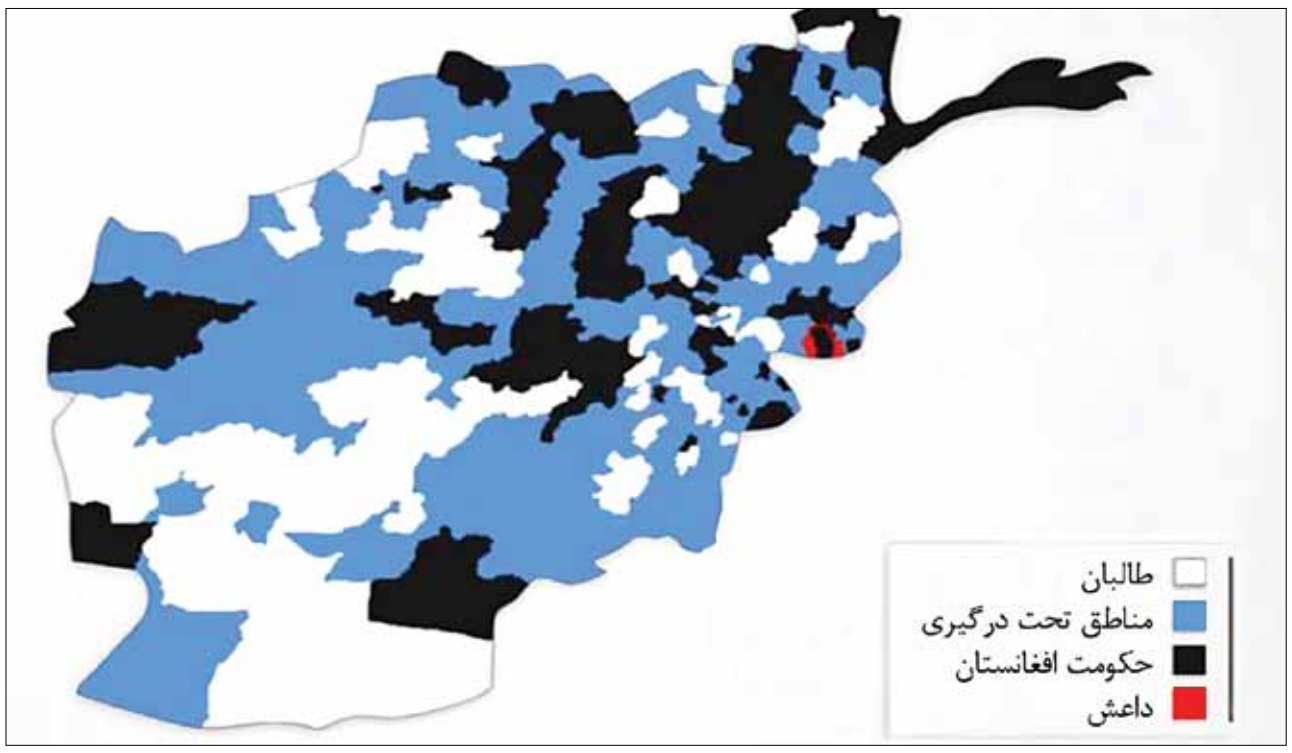

درباره مناسبات، تعارض‌ها و اشتراکات ۲ گروه مخالف دولت مرکزی در همسایه شرقی ایران

طالبان و داعش در افغانستان

■ میلاد معین‌الدینی ■

طالبان پس از به زیر کشیده شدن از قدرت در سال ۲۰۰۱، همواره اصلی‌ترین گروه معارض حکومت مرکزی در افغانستان محسوب شده و از پتانسیل بالایی در حوزه نیروی انسانی و تامین سلاح در افغانستان برخوردار بوده است تا جایی که پس از کاهش تعداد نیروهای آمریکایی در افغانستان در اواخر دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما، این گروه به صورت گسترده‌ای عملیات میدانی خود را آغاز کرد و هم‌اکنون بنا به برخی منابع، قریب به ۵۰ درصد از خاک افغانستان را تحت کنترل خود درآورده و در بسیاری مناطق، با حکومت مرکزی درگیر است. از دیگر سو، با اعلام موجودیت گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه، از اوایل سال ۲۰۱۵ شاخه‌ای تحت عنوان دولت اسلامی ولایت خراسان، با هدف گسترش فعالیت این گروه در افغانستان، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، در افغانستان اعلام موجودیت کرد. از همان زمان، طالبان علیه داعش در افغانستان موضع گرفت و حتی ملا اختر منصور (رهبر وقت طالبان) طی نامه‌ای به ابوبکر البغدادی، خواستار توقف عضوگیری داعش در افغانستان شد و اعلام کرد مبارزه در افغانستان، باید زیر پرچم طالبان باشد. از آن زمان، ۲ گروه در چندین موقعیت با یکدیگر درگیر شده و تلفاتی به یکدیگر وارد کرده‌اند. با این‌حال، گهگاه زمزمه‌هایی مبنی بر همکاری طالبان و داعش در برخی مناطق به گوش رسیده که یکی از آخرین نمونه‌های آن، اتفاقاتی بود که در میرزاولنگ رخ داد. تکذیب هرگونه تعامل و همکاری با داعش از سوی طالبان، این سوال را پیش می‌آورد که این دو گروه چه مناسباتی با یکدیگر دارند و این مناسبات، به چه سمتی پیش می‌رود؟

۱-تاریخچه و اندیشه‌های سیاسی طالبان

راجع به ریشه‌های اصلی شکل‌گیری طالبان در افغانستان، میان صاحبنظران اتفاق‌نظر وجود ندارد اما در کل می‌توان پیدایش این گروه را در ۳ عامل عمده جست:

- ناکامی مجاهدین در استقرار یک نظم و ثبات کارآمد
- حمایت‌های خارجی برخی کشورها نظیر ایالات‌متحده، پاکستان، عربستان و امارات عربی متحده
-مدارس دینی مهاجران افغان در پاکستان.

با حمله شوروی به افغانستان و اشغال آن کشور، گروه‌های جهادی مختلف به مبارزه با حکومت کمونیست پرداختند و سرانجام با سقوط دولت کمونیستی محمد نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲ بیشتر گروه‌های جهادی به توافقی جهت تقسیم قدرت و ایجاد صلح در افغانستان دست یافتند که به «توافق پیشاور» معروف شد. در واقع ریشه و زمینه اصلی شکل‌گیری طالبان را باید در ناامنی‌های به وجود آمده در افغانستان بر اثر درگیری حزب اسلامی حکمتیار با دیگر گروه‌های جهادی (بویژه حزب وحدت) جست‌وجو کرد. طالبان افرادی بودند که منشأ اصلی (فکری) آنها، مدارس مذهبی پاکستان بوده، عمدتاً از میان قبایل پشتون به یارگیری می‌پرداختند و با وعده تأمین امنیت و ثبات و از بین بردن ناامنی‌های شکل‌گرفته بر اثر ۱۴ سال درگیری در افغانستان، با کمک آی‌اس‌آی (سازمان اطلاعات ارتش پاکستان) از جنوب افغانستان به پا خاستند. حرکت این گروه در سال ۱۹۹۴ از شهرستان اسپین بولدک در ولایت جنوبی قندهار آغاز شد و در سال ۱۹۹۶ موفق شدند کابل را تصرف و مجاهدین را از آن شهر وادار به خروج کنند. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، طالبان شروط آمریکا را مبنی بر تحویل اسامه بن‌لادن، آزاد کردن تمام شهروندان خارجی، حمایت از روزنامه‌نگاران، دیپلمات‌ها و کارکنان خارجی حاضر در افغانستان، تعطیل کردن فوری اردوگاه‌های آموزشی تروریست‌ها و تحویل آنان به مقامات مورد تایید آمریکا و اعطای مجوز به آن کشور جهت دسترسی کامل و بازرسی از اردوگاه‌های تروریست‌ها برآورده نکرد و ایالات‌متحده در صدر ائتلافی از کشورها، به افغانستان حمله کرد و دسامبر سال ۲۰۰۱، حکومت طالبان از افغانستان عملاً برچیده شد. از آن زمان تاکنون، این گروه به عنوان اصلی‌ترین معارض حکومت مرکزی افغانستان محسوب شده و از سال ۲۰۱۴ در پی کاهش چشمگیر تعداد نیروهای آمریکایی از افغانستان، روزبه‌روز مناطق بیشتری از خاک این کشور را تحت کنترل خود درآورده است.

■ **اندیشه سیاسی**

بخش عمده اندیشه سیاسی طالبان را مکتب «دیوبندی» شکل می‌دهد. نام این مکتب از مدرسه دینی‌ای است که در شهر دیوبند هند در سال ۱۲۸۳ هجری قمری متأثر از تعلیمات شاه ولی‌الله دهلوی تأسیس شد. شاه ولی‌الله دهلوی (۱۱۱۴/۱۱۷۶ق) معاصر تسلط امپراتوری استعماری انگلستان در شبه‌قاره هندوستان و محمد بن عبدالوهاب در شبه‌جزیره حجاز است. او به‌عنوان عالم نقش‌بندی حنفی یک مبدأ رویکردی نو در اندیشه اهل سنت شبه‌قاره محسوب می‌شود که تأثیرات مهمی بر تحولات ۳ قرن اخیر داشته است. وی متأثر از ابن‌تیمیه، گرایش‌هایی ضدشیعی داشت. تأثیرپذیری از مکتب دیوبندی، نگاه سطحی اثباتی و افراطی به جهاد از یک سو و نقد بنیادین و براندازانه نسبت به مکاتب رقیب از سوی دیگر، برخی متفکران شبه‌قاره را به توجیه‌گر «پیکارجویی» و «خشونت» در لوای «جنگ مقدس» با ابعاد فکری-عملیاتی تبدیل کرده است.

اندیشه سیاسی طالبان علاوه بر مکتب دیوبندی، از «پشتونوالی» یا پشتون‌گری نیز تأثیر پذیرفته است.

۲-اندیشه سیاسی داعش و شکل‌گیری آن در افغانستان

پیکره اصلی ایدئولوژی داعش را می‌توان اندیشه «سلفی- جهادی» وهابی دانست. این تفکر دارای یک منطق منسجم و یک هدف غایی برای رسیدن به یک جامعه آرمانی و احیای خلافت اسلامی است. آنچه رشد این تفکر را در سال‌های اخیر شدت بخشیده، پایه‌های فکری سلفی، خشونت دینی وهابی و نوعی آرمانگرایی منحصربه‌فرد است. در واقع جوهره اندیشه سیاسی این گروه، تفکرات سلفی است که به‌وسیله خشونت‌طلبی وهابی و با استفاده از آرمانگرایی خاص خود، توانست به ایجاد نوعی از حکومت (هرچند در دایره زمانی و مکانی محدود) بینجامد. از جمله مؤلفه‌های سلفی که می‌توان در رفتار داعش مشاهده کرد، عبارت است از:

- تخریب قبور به بهانه اینکه زیارت آن شرک است
- هرکس مرتکب گناه شود، کافر است
-شیعه‌ستیزی

که در اندیشه سیاسی القاعده نیز مشاهده می‌شود.

داعش پس از استیلا بر بخش‌هایی از خاک عراق و سوریه، درصدد گسترش دامنه نفوذ خود به افغانستان و پاکستان برآمده است. بر این اساس، گروه موسوم به دولت اسلامی عراق و شام، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۵، در ویدئویی، رسماً تشکیل شاخه خراسان خود را در افغانستان و پاکستان اعلام کرد. در این ویدئو، «شاهدالله شاهد» سخنگوی سابق طالبان پاکستان با نام بردن برخی فرماندهان داعش، آنها را مسؤول بخش‌هایی از این گروه در افغانستان و پاکستان معرفی کرد. «حافظ سعیدخان» رهبر طالبان منطقه اورکزی نیز به‌عنوان فرمانده شبه‌نظامیان داعش در ایالت بلوچستان معرفی شد. شاهد صراحتاً اعلام کرد وی به همراه ۵ نفر از اعضای ارشد تحریک طالبان پاکستان متعهد به اتحاد با ابوبکر البغدادی، به‌عنوان خلیفه مسلمین هستند و از تمام دستورات وی اطاعت خواهند کرد. از سال ۲۰۱۵ به بعد، این گروه توانست با عضوگیری از میان اعضای سابق تحریک طالبان پاکستان، برخی جداشدگان از طالبان افغانستان، عناصری از نهضت اسلامی ازبکستان و برخی دیگر از تروریست‌های خارجی، عملیات‌هایی را در نقاط گوناگون افغانستان انجام دهد که حمله به کنسولگری پاکستان در افغانستان در شهر جلال‌آباد ولایت شرقی ننگرهار، یکی از مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود. این گروه تاکنون تقریباً در ۷۰ درصد از استان‌های افغانستان عملیات تروریستی انجام داده است.

۳-مؤلفه‌های مشترک و متفاوت در اندیشه‌های سیاسی طالبان و داعش

برای شناخت نوع روابطی که داعش و طالبان با یکدیگر در افغانستان دارند، لازم است مؤلفه‌های فکری هرکدام با دیگری مورد مقایسه قرار گیرد.

۱-۳- اشتراکات

از جمله شباهت‌های مهمی که میان اندیشه سیاسی ۲ گروه وجود دارد، تلاش برای تشکیل خلافت اسلامی است. هر دو گروه نیز- اگرچه در برهه‌های زمانی متفاوت و در سرزمین‌های مختلف- موفق به تشکیل حکومت شده‌اند و از حیث عملکرد و حکومتداری نیز قابل مقایسه‌اند. از جمله دیگر شباهت‌های طالبان و داعش، فهم بنیادگرایانه و افراط‌گونه از دین و منابع دینی است. هر دو گروه در زمان‌هایی که قدرت را در بخشی از سرزمین عراق، سوریه یا افغانستان در اختیار گرفته‌اند، به اجرا و پیاده‌سازی قرائت سلفی و بنیادگرایانه از شریعت اسلامی پرداخته و نتایج نسبتاً مشابهی را از خود بر جا گذاشته‌اند. همچنین در مبانی و منابع فکری هر دو گروه، دشمنی نسبت به تشیع مشاهده می‌شود. البته لازم به ذکر است گروه طالبان به علت عمل‌گرایی نسبتاً بالاتر خود (در مقایسه با داعش) در برهه زمانی کنونی با شیعیان دشمنی نمی‌کند و در دوره حکومتداری خود نیز (در مقایسه با داعش) همزیستی به مراتب بهتری با شیعیان افغانستان داشت (هرچند در دوره حکومت طالبان بر افغانستان، شیعیان مورد آزار و اذیت‌های بسیاری قرار گرفتند).

۲-۳- تفاوت‌ها

۲ مورد از مهم‌ترین تفاوت‌های طالبان و داعش را می‌توان اینگونه تشریح کرد:

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها، نوع خلافتی است که هریک دنبال کرده‌اند. بااینکه طالبان همواره خواستار ایجاد امارت اسلامی در افغانستان بوده است، گروه تروریستی داعش خواستار ایجاد خلافت واحد و حکمرانی بر تمام کشورهای اسلامی و در وهله بعد تمام دنیاست. همچنین طالبان بخشی از مشروعیت خود را در میان مردم افغانستان، علاوه بر اسلام، از عنصر قومیت و پشتون‌گرایی نیز می‌گیرد، در حالی که داعش تنها مبنای مشروعیت خود را شریعت اسلامی (با قرائت سلفی-تکفیری) قرار داده است. در واقع مهم‌ترین نکته‌ای که زمینه‌ساز تفاوت داعش و طالبان در این زمینه می‌شود، قوم‌گرایی و ملی‌گرایی طالبان در مقایسه با داعش است.

۴-مناطق حضور داعش و طالبان

پس از خروج بخش عمده‌ای از نظامیان آمریکایی از خاک افغانستان در سال ۲۰۱۴، طالبان بخش قابل‌توجهی از خاک افغانستان را در اختیار گرفت. در حال حاضر، بخش عمده‌ای از مناطق جنوبی افغانستان در ولایت‌های قندهار و هلمند، بخش‌هایی از ولایات فراه، هرات، غور، بادغیس، بلخ، سمنگان، جوزجان، سر پل و برخی دیگر از خاک افغانستان را تحت کنترل دارد و در بسیاری دیگر از مناطق، با دولت مرکزی درگیر است. از مناطق تحت کنترل داعش، اطلاعات جدید و چندان دقیقی در دست نیست اما با توجه به آخرین گزارش‌هایی که از سال گذشته موجود است، مرکز فعالیت این گروه در استان شرقی ننگرهار افغانستان قرار دارد. این گروه همچنین حملاتی را در نواحی اچین، جلال‌آباد، ده‌بالا، چپرهار، شیرزاد و قسمت‌هایی از سرخ‌رود انجام داده است.

۵-منافع و مواضع مشترک و متضاد ۲ گروه در افغانستان

مهم‌ترین عنصری که نوع رابطه طالبان و داعش را در افغانستان تعیین می‌کند، اصل ورود و فعالیت داعش در سرزمین افغانستان است. طالبان، افغانستان را حوزه انحصاری فعالیت خود می‌داند و نمی‌پذیرد گروه اسلامی دیگری در این کشور با یک پرچم متفاوت، علیه دولت مرکزی مبارزه کند و به جذب و آموزش نیرو بپردازد. البته باید در نظر داشت بخش قابل‌توجهی از نیروهای داعش در افغانستان را افراد جداشده از طالبان تشکیل می‌دهند و همین موضوع یک عامل تقابل و ضدیت آنها با یکدیگر است. اما مهم‌ترین وجه اشتراک این دو گروه را می‌توان در ضدیت با دشمن مرکزی دانست. در واقع عامل دشمن مشترک، ممکن است ۲ گروه را در سطح راهکنشی در برخی نقاط درگیری با نیروهای امنیتی، به یکدیگر نزدیک کند؛ اگرچه تاکنون چنین امری مشاهده نشده است. داعش و برخی از افراد و جریان‌های افراطی طالبان، همچنین در ضدشیعه بودن با یکدیگر اشتراک دارند، تا جایی که برخی گزارش‌ها حاکی از همکاری برخی عناصر وابسته به داعش و طالبان با یکدیگر در حمله به شهرستان شیعه‌نشین میرزاولنگ در ولایت سرپل بود. یکی از عوامل مؤثر و مهم در نوع تعامل طالبان و داعش، حضور ایالات متحده در افغانستان است که اگرچه تأثیری مستقیم بر روابط ۲ گروه ندارد اما با افزایش حضور نظامیان آمریکایی در این کشور، در واقع دشمن مشترک هر دو گروه حضوری پررنگ‌تر در میدان نبرد آنها خواهد داشت و این موضوع اگرچه پتانسیل متحدسازی آنها را ندارد اما ممکن است آنان را در برخی نقاط در مبارزه با آمریکا همگرا کند. البته باید توجه داشت که آمریکاستیزی، یکی از مؤلفه‌های اصلی هویتی طالبان است، حال‌آنکه این مؤلفه را با آن قوت نمی‌توان در داعش مشاهده کرد.

۶-میزان هماهنگی و همخوانی آموزه‌های طالبانی و داعشی با جامعه افغانستان

با توجه به مؤلفه‌های فکری و مبانی مشروعیتی داعش و طالبان که پیش‌تر گفته شد، مشخص می‌شود نباید انتظار داشت گروه تروریستی داعش از اقبال عمومی گسترده و پایگاه مردمی قوی در افغانستان برخوردار شود. همان‌گونه که گفته شد، یکی از عناصر مشروعیت‌بخش برای طالبان، قوم‌گرایی است. باید توجه داشت قوم پشتون، بزرگ‌ترین قوم افغانستان است و طالبان که خاستگاه خود را از این قوم می‌گیرد، از مقبولیت قابل‌توجهی در میان مردم آن برخوردار است. اساساً قوم‌گرایی یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست‌ورزی در افغانستان به شمار می‌رود، حال آنکه داعش نه‌تنها آن را تایید نمی‌کند، بلکه طردکننده قومیت و قوم‌گرایی نیز هست. بنابراین بدیهی است طالبان و اندیشه‌ها و اهداف آن، از مقبولیت بیشتری نزد مردم افغانستان برخوردار است و از این حیث، داعش توان جذب نیروی انسانی را به اندازه طالبان ندارد.

۷-پیامدها و ملاحظات برای همسایگان افغانستان

اگرچه حضور داعش در افغانستان هشدار و زنگ خطری جدی برای کشورهای افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی به شمار می‌آید، با این‌حال نمی‌توان مناسبات میان طالبان و داعش را به‌خودی‌خود تهدیدی علیه همسایگان به‌حساب آورد. در واقع مناسبات تعارض‌آمیز طالبان و داعش در افغانستان نه‌تنها تهدیدی علیه همسایگان نیست، بلکه درصورتی‌که با سیاست‌های درست همسایگان همراه شود، می‌تواند در تضعیف و نابودسازی تشکیلات داعش در افغانستان مؤثر نیز باشد. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان یک فرصت، می‌تواند با تعامل با طالبان، علاوه بر پیشگیری از جدی شدن تهدید داعش در مرزهای شرقی ایران، زمینه برقراری ثبات و آرامش را در افغانستان مهیا کند.

۸- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان‌گونه که گفته شد، گروه طالبان بر اثر ناامنی‌های ایجادشده در افغانستان بر اثر حمله شوروی به این کشور و پس از آن ناکارآمدی حکومت مجاهدین در تأمین ثبات و امنیت، سال ۱۹۹۴ شکل گرفت و از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بر افغانستان حکومت کرد. گروه تروریستی داعش (ولایت خراسان) نیز سال ۲۰۱۵ با پیروزی‌های موقتی که این گروه در عرصه عراق و سوریه به دست آورد، در افغانستان اعلام موجودیت کرد و بااینکه موفقیت چشمگیری در آن کشور به دست نیاورد، در برخی نقاط به حملات تروریستی دست زد و نگرانی‌هایی را در میان مردم و مسؤولان افغانستانی و کشورهای همسایه به وجود آورد. از زمان اعلام موجودیت این گروه در افغانستان، روابط طالبان با آن مسالمت‌آمیز نبوده و ۲ گروه در نقاط بسیاری با یکدیگر درگیر شده‌اند و تلفاتی را به هم وارد آورده‌اند. البته با نامه شورای رهبری طالبان به ابوبکر البغدادی در سال ۲۰۱۵، انتظار می‌رفت ۲ گروه طالبان و داعش روابط خوبی در افغانستان با یکدیگر نداشته باشند. اساساً طالبان هیچ‌گونه مبارزه‌ای را در افغانستانی که تحت لوای این گروه قرار نگیرد، نمی‌پذیرد و در آن نامه نیز به داعش تأکید شده بود درصورتی که خواهان مبارزه در افغانستان است، باید در چارچوب تعیین‌شده از سوی طالبان به فعالیت بپردازد. با توجه به وقایع و برخوردهای رخداده میان این دو گروه در افغانستان، در آینده نیز انتظار نمی‌رود ائتلاف یا هماهنگی راهبردی میان این دو گروه شکل گیرد، هرچند احتمال همکاری شاخه‌هایی از هر دو را در برخی نقاط و در برابر دشمن مشترک، نباید از نظر دور داشت. کشورهای همسایه افغانستان، علی‌الخصوص جمهوری اسلامی ایران، باید در نظر داشته باشند در عرصه افغانستان، داعش دشمن به‌مراتب بدتری نسبت به طالبان به شمار می‌رود و قدرت گرفتن داعش (هرچند با احتمال پایین) به نفع هیچ‌کدام از کشورهای منطقه نیست و تنها دولت‌هایی که از رشد داعش در این منطقه سود می‌برند، ایالات‌متحده و رژیم صهیونیستی هستند.

منبع: تبیین

■ ■ ■

آیا انقراض قاجار یک خواست عمومی بود؟

وحید بهرامی: آبان‌ماه سال ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی ایران، به خلع «احمدشاه قاجار» از سلطنت رای داد و در ادامه در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ مجلس موسسان با رای اکثریت، سلطنت را به خاندان پهلوی تفویض کرد. در این میان مورخان در ارتباط با عوامل و حامیان انقراض سلسله قاجار و روی کار آمدن سلطنت پهلوی، ۳ منبع اصلی را که رضاخان با اتکای به آنها به سلطنت رسید نام می‌برند؛ یعنی ترکیبی از نیروهای اجتماعی و مردمی، طبقه اشراف و نخبگان سیاسی داخلی و در انتها قدرت‌های خارجی که در کنار یکدیگر پشتیبانان ساختار قدرت پهلوی در دستیابی به سلطنت بودند. حال در این نوشتار قصد داریم یک به یک به بررسی هر سه منبع یادشده حامی «رضاخان» در تاریخ بپردازیم و ببینیم کدام‌یک از عوامل، بیشترین نقش و کدام‌یک کمترین نقش را در انقراض سلسله قاجاریه داشته‌اند.

۱- نقش مردم در انقراض سلسله قاجاریه

برخی بر این اعتقادند رضاخان در داخل کشور مورد حمایت طیف متنوعی از طبقه‌ها و گروه‌های مردمی جامعه بوده و تصمیم بر انقراض قاجار مورد حمایت اکثریت مردم بوده است. دانستن اینکه وسعت حمایت از این تصمیم در میان مردم عادی در آن زمان چقدر بوده دشوار می‌نماید ولی می‌شود صحت یا نادرستی این فرضیه را در نتایج انتخابات مجلس ششم و طیف و جناح انتخاب شده از سوی مردم برای نمایندگی مشاهده کرد. آنطور که در منابع و اسناد تاریخی ذکر شده است، در انتخابات مجلس ششم که خرداد ۱۳۰۵ برگزار شد، تنها انتخابات تهران آزاد بود و از میان نمایندگانی که به تغییر سلطنت در مجلس پنجم رای داده بودند، حتی یک نفر هم انتخاب نشد، حتی سلیمان میرزا که محبوبیت دیرینه‌ای در حوزه انتخابیه تهران داشت. در عوض، مردم کسانی چون مدرس، مصدق و تقی‌زاده را که رسما در مجلس پنجم با روی کار آمدن رضاخان و انقراض سلسله قاجاریه مخالفت کرده بودند و دیگرانی چون مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک را که در جامعه معروف به مخالفت با این تصمیم شناخته شده بودند، انتخاب کردند. علاوه بر این مورد واکنش‌های عینی در استان‌های دیگر ایران حاکی از شور و علاقه چندانی از سوی مردم نسبت به این تصمیم مجلس نبود. کاتوزیان نقل می‌کند: «در اصفهان مردم ظاهرا به کلی بی‌علاقه بودند. در مشهد، شور و علاقه چندانی برای این مراسم وجود نداشت و مردم تغییر سلطنت را نشانه پیروزی انگلیسی‌ها و شکست روس‌ها تلقی می‌کردند. در تبریز، استقبال سرد بود و مردم می‌گفتند تلگراف‌های خواستار تغییر سلطنت که پیش‌تر فرستاده شده بود، کار یک دار و دسته کوچک بود. در کرمان، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد نظر مخالفی ابراز دارد، هرچند آنها فکر می‌کردند تقصیر خود قاجار بود اما نگران تقویت بیشتر قدرت نظامی بودند. در رشت هیچ هیجانی وجود نداشت. در بوشهر مخالفت کامل وجود داشت. جماعت تهران نیز این واقعه را به شوخی می‌گرفتند و می‌خواندند: «اینکه سرت گذاشتن- سر به سرت گذاشتن». در مجموع به نظر می‌رسد مردم عادی از سقوط قاجاریه ناراحت نبودند اما به روی کار آمدن دودمان جدید نیز روی خوشی نشان نمی‌دادند». بدین ترتیب با توجه به فساد و ضعف سلسله قاجار، جای شگفتی نیست که نسبت به انقراض حکومت قاجار و روی کار آمدن دولت جدید، نه شوق و اشتیاق چندانی از طرف جامعه وجود داشت و نه ناراحتی شدیدی که قابل بیان باشد. این بدان معناست که مردم نه حامی و پشتیبان دولت رضاخان بودند و نه انقراض سلسله قاجار مورد خواست و حمایت آنان بود و همانند موقعیت‌های مشابه در هر جای دیگر جهان، این طبقات و گروه‌های صاحب نفوذ جامعه و همچنین حمایت‌های خارجی برخی کشورها در راستای منافع ملی خودشان بوده است که بیشترین اهمیت را در انقراض سلسله قاجار داشته است.

۲- نقش نخبگان سیاسی در انقراض سلسله قاجاریه

احمدشاه که در زمان نخست وزیری رضاخان به اروپا سفر کرده بود، طی تلگرافی به مجلس چهارم، به سبب بی‌اعتمادی به رضاخان، خواستار عزل او شد. بر همین اساس رضاخان استعفا و به یکی از املاکش در نزدیکی دماوند نقل مکان کرد. در چنین شرایطی، نمایندگان حزب تجدد در مجلس چهارم به رهبری سید محمد تدین که شامل روشنفکران و خارج‌رفتگان و طرفداران یک حکومت مقتدر در ایران بودند، بیانیه شدیداللحنی در ضدیت با سلسله قاجار و حمایت از رضاخان منتشر کردند، مبنی بر اینکه بدون رضاخان کشور از دست می‌رود. در ادامه روزنامه‌های تحت حمایت رضاخان که شامل اکثر

جراید کشور می‌شد نیز در این بحبوحه دست به حمایت و طرفداری از او در برابر شاه کشور زدند، به عنوان مثال علی دشتی در مقاله‌ای با عنوان «پدر مملکت رفته است» متنی در حمایت از رضاخان و ضعف احمدشاه قاجار نوشت. مجلس پنجم که سال ۱۳۰۳ و پس از این بحران گشایش یافت از اصلی‌ترین ارکان دستیابی رضاخان به قدرت بود، چرا که در انتخابات استان‌ها و عشایر تقلب شد و افراد مورد نظر رضاخان توسط استانداران نظامی او از صندوق سر برآوردند. موضع رضاخان این بود که «مرد موفق هر ناحیه و محل کسی خواهد بود که از خانواده‌های سرشناس باشد و از سیاست‌های او حمایت کند». در چنین شرایطی که رضاخان حمایت مستقیم اکثریت مجلس پنجم و نخبگان سیاسی و صاحب نفوذ را در اختیار داشت، در راه شاه شدن می‌توانست بر تمام مخالفان خودش و طرفداران سلسله قاجار پیروز شود، چرا که این بار اکثریت پارلمان محکم‌تر از مجلس چهارم بود و امکان تفرقه و دسته‌بندی در کار نبود. هیأت‌رئیسه مجلس نیز یاران رضاخان بودند و انتظار هیچ گرفتاری و مزاحمتی نمی‌رفت. به عنوان نمونه در مجلس پنجم، بیش از ۲۷۰ نماینده و بسیاری از نخبگان سیاسی کهنه‌کار هوادار رضاخان در مجلس حضور داشتند، از جمله معروف‌ترین آنان داور، تیمورتاش، رفیع، تدین، سیدیعقوب، رهنما و تجدد بودند. این حمایت یکدست به‌گونه‌ای بود که رضاخان هیچ‌گاه پیش یا پس از آن نتوانست از چنین پشتیبانی گسترده‌ای در میان نخبگان گوناگون و پرنفوذ کشور برخوردار شود. به همین دلیل بود که برابر به قدرت رسیدن رضاشاه مقاومت چندانی صورت نگرفت و برخی شاهزادگان قدیمی و حامی سلسله قاجار راه تسلیم را در پیش گرفتند. در انتها تنها ۴ نفر از نمایندگان علناً با طرح انقراض سلسله قاجار مخالفت کرده و دست به سخنرانی در ضدیت با آن در مجلس زدند که شامل سید حسن تقی‌زاده، مصدق، حسین علاء و یحیی دولت‌آبادی بودند.

۳- نقش قدرت‌های خارجی در انقراض سلسله قاجاریه

در آن شرایط زمانی، ۳ قدرت بزرگ بریتانیا، شوروی و همچنین آمریکای تازه ظهور کرده، بر سر منافع خود در منطقه خاورمیانه رقابت می‌کردند. در میان این قدرت‌ها انگلیسی‌ها بیشتر از بقیه راضی به انقراض سلسله ضعیف قاجار و روی کار آمدن یک دولت مرکزی قوی در ایران بودند تا این دولت هم بتواند نظم جدیدی را در ایران برقرار کند و به واسطه آن همچنان منافع نفت آنها در ایران محفوظ بماند و هم بتواند جلو تهدید بلشویک‌ها را بگیرد. بر همین اساس آنان رضاخان را مرد قدرتمندی می‌دیدند که می‌توانست بسیار بهتر از احمدشاه و دولت قاجار منافع بریتانیا را تامین کند. از همین رو حمایت از رضاخان در دستور کار دولت بریتانیا قرار گرفت. به‌عنوان مثال آیرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، در خاطراتش می‌نویسد: «یک دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ایران را حل کند و ما امکان پیدا می‌کنیم بی‌هیچ دردسری قوای‌مان را از ایران بیرون ببریم». بنابراین برای منافع بریتانیا انقراض قاجار مناسب‌ترین تصمیمی بود که می‌توانست گرفته شود. در این اثنا شوروی‌ها دست به گریبان مشکلات مبرم و شدید داخلی بودند و ترجیح دادند از دولت غیر انقلابی ایران که یک عامل ثبات به حساب می‌آمد و امنیت مرزهای جنوبی آنها را از جانب ایران تضمین می‌کرد و جلوی مداخله غرب را می‌گرفت، حمایت کنند. ایالات متحده آمریکا نیز تمایل به روی کار آمدن رضاخان داشت، چرا که به اعتقاد آنان رضاخان تنها فردی بود که می‌توانست نظم را برقرار کند و قدرت و عظمت آمریکا را بشناساند و به سرعت در منطقه نفوذ کند. بدین ترتیب انقراض قاجار و روی کار آمدن حکومت پهلوی مورد حمایت قدرت‌های جهان سرمایه‌داری و سوسیالیستی بود.

■ **فرجام**

به نظر می‌آید رفت و آمد دودمان قاجار به پهلوی شور و شوق چندانی را به صورت خودجوش در میان اذهان عمومی مردم پدید نیاورد و بیشتر از اینکه این تغییرات نشأت گرفته از خواست و اراده عمومی مردم باشد، ناشی از خواست نخبگان سیاسی، روشنفکران و طبقات صاحب نفوذ کشور و همچنین قدرت‌های خارجی بویژه بریتانیا بود که تمایل داشتند با تغییر حکومت قاجار به دست یک نظامی مقتدر، امنیت منافع خود را بهتر تامین کنند.

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران